

عبور از گدروزیا

دکتر رضا مهرآفرین*

دکتر سید رسول موسوی حاجی**

چکیده

اسکندر مقدونی در سال ۳۲۵ ق.م. در دهانه رود سند تصمیم به بازگشت به غرب را گرفت. در نقشه ترسیم وی سپاه بزرگ مقدونی که اینک از ملیت‌های مختلف تشکیل شده بود، به فرماندهی خود وی از طریق سواحل گدروزیا (دریای عمان) سفر جنگی خود را آغاز نمود، در حالی که ناوگان دریایی او به سرکردگی نثارخوس در آبهای این دریا نیروی زمینی را حمایت می‌کرد. جغرافیانگاران یونانی در این عهد بلوچستان را به سه بخش به نامهای اوریتیایی، سواحل ماهی‌خواران و گدروزیا تقسیم کرده بودند.

اسکندر هنگام عبور از مناطق سه‌گانه فوق با مسائل و پدیده‌هایی روبه‌رو گردید که تا پیش از این، برای وی و سپاه نیرومندش چندان شناخته شده نبود. در واقع، سختی این مسائل بیش از تمام سختی‌هایی بود که خود وی و لشکریانش از آغاز جنگ در کناره رود گرانیکوس تا خاتمه آن در دهانه رود ایندوس تجربه کرده بودند.

اسکندر می‌دانست که سرزمین گدروزیا*** دارای طبیعتی خشن و فاقد منابع غذایی لازم برای تغذیه سپاه و تعریف احشام است، با وجود این، وی از سر نخوت و غرور و برای نشان دادن قدرت مافوق بشری خود مصمم گردید تا از آن عبور نماید. با همه این اوصاف، آیا اسکندر توانست به اهداف جاه‌طلبانه و بلندپروازانه خود جامه عمل بپوشاند؟ با توجه به این موضوع که بلوچستان فاقد یک نظام شهری متمرکز و پیشرفته بوده است، مورخان و جغرافیانگاران چگونه به این موضوع نگریسته‌اند؟

در این مقاله سعی شده است تا علاوه بر پاسخگویی شفاف به دو پرسش فوق، نسبت به مجموعه عملیات اسکندر و لشکریان او در خاک گدروزیا، چگونگی برخورد آنها با طبیعت و پدیده‌های جغرافیایی و از سوی دیگر، ترسیم جغرافیای تاریخی منطقه با استناد به نوشته‌های مورخان و جغرافیانگاران یونانی به روش توصیفی - تحلیلی اقدام شود.

واژه‌های کلیدی

اسکندر مقدونی، ایران، گدروزیا، بلوچستان، شهرهای گدروزیا

*استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان mehrafarin_reza@yahoo.com

**استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

***با توجه به تغییرات وسیع سیاسی و جغرافیایی منطقه در طول تاریخ - از زمان حادثه تاکنون - امکان دسترس به نقشه‌های دقیق از نقطه مورد نظر میسر نیست و مؤلف از بابت ارائه نکردن نقشه‌ای پیشاپیش پوزش می‌طلبد.

مقدمه

اسکندر مقدونی پس از تصرف ساتراپی‌های شرقی امپراتوری هخامنشی راهی هند گردید تا دورترین نقطه جهان متمدن آن روز را که دارای ثروت هنگفتی بود، به تصرف خود در آورد، اما علی‌رغم تجربه فراوان جنگی و نیروی کارآمد با مقاومت‌هایی که هندی‌ها از خود نشان دادند، موفق نشد فراتر از سند برود و قدم در خاک دکن بگذارد. از این رو، تصمیم گرفت تا پس از یک سفر جنگی طولانی که سپاهیان بسیار فرسوده شده بودند، از شرق رو به جانب غرب گذارد و با ثروت عظیم و لشکریان بیشمار که رهاورد جنگ طولانی مدت وی بود، به یونان باز گردد. وی در این بازگشت، لشکریان خود را به سه قسمت تقسیم کرد: قسمتی به فرماندهی کراتروس (Craterus) با بارو بنه و غنایم زیاد از طریق آراخوزیا و درنگیانا عازم غرب گردیدند؛ بخشی به فرماندهی نثارخوس با یک ناوگان دریایی از دهانه سند عازم خلیج فارس شد. بخش اصلی سپاه اسکندر، به فرماندهی شخص خود وی راه گدروزیا را برگزید که همگان از سختیها و مشقات آن خبر داشتند. اما اسکندر با خصوصیات اخلاقی و روانی ویژه و دیگر اهدافی که در سرداشت، بر عبور از گدروزیا پای فشرده.

گدروزی یا گدروزیا، یکی از ساتراپی‌های شرقی هخامنشیان محسوب می‌گردید که هم‌اکنون به آن بلوچستان گفته می‌شود. بلوچستان در اواخر سده نوزدهم میلادی توسط انگلستان بین دو کشور ایران و هند آن زمان تقسیم شد.

جغرافیانگاران یونانی، بلوچستان را به سه بخش تقسیم کرده بودند: بخش شرقی آن که به رود هینگول (Hingol) ختم می‌شد، سرزمین اوریتیایی بود. سرزمین ایختیوفاگی یا ماهی‌خواران در سواحل مکران قرار

داشت و سرانجام گدروزیا که نواحی داخلی بلوچستان ایران و پاکستان را در بر می‌گرفت (Eggermont, 1975:68). به طور کلی، گدروزیا از شرق به رود آرابیوس، از غرب به دماغه جاسک و کرمانیا، از جنوب به دریای اریتر (عمان) و از شمال به درنگیانا و آریا محدود می‌گردید.

برای بازسازی عبور اسکندر از گدروزیا تلاش شده است تا حتی‌المقدور از منابع دست اول و معتبر و نویسندگانی چون آریان، پلینی، بطلمیوس و ... که خود در جریان سفرهای جنگی اسکندر قرار داشتند، استفاده شود؛ گرچه این افراد در شرح برخی وقایع به نفع یونانیان اغراق نموده و یا سعی در الوهیت بخشی این فاتح داشتند، اما با علم به تاریخ، درایت عقلانی و جراحی تاریخ می‌توان حقایق را آن گونه که بوده‌اند، از لابه لای متون مختلف و متنوع تاریخی استخراج نمود و به تحلیل صحیح آنها پرداخت. متأسفانه ایرانیان که خود قربانی این تهاجمات قرار گرفتند، در ثبت و شرح این رویداد تاریخی نه تنها سهمی ندارند، بلکه در ادوار اسلامی از اسکندر چهره‌ای موجه ساختند تا جایی که او را با ذوالقرنین برابر دانستند.

در قرن نوزدهم میلادی تلاش گسترده‌ای برای بازخوانی و تحلیل سفر جنگی و جهانگشاییهای اسکندر از سوی مورخان اروپایی صورت گرفت. منابع این نویسندگان که به نوعی دست دوم محسوب می‌گردد، غالباً با اهداف سیاسی و اغراض برتری‌جویانه نژاد سفید بر بربرهای شرق تنظیم گردیده است. از این رو، در این جستار سعی گردید تا با درایت از منابع فوق و به دور از تعصب و جنبه‌های منفی آنها استفاده شود. سومین دسته از این منابع را کتب قرن حاضر، بویژه سالهای اخیر تشکیل می‌دهد که سعی دارند بدون جانبداری و صرفاً با تحلیلی عالمانه واقعیتها را آن گونه

سرانجام پس از عبور کشتی‌ها از سند که گاهی زمین‌گیر می‌شدند و تعدادی از آنها نیز درهم شکستند، وارد جزیره سیلوتا (Cilluta) - که در دهانه رود قرار داشت - گردیدند. پس از آن به جزیره کوچک دیگری داخل شدند که در مجاورت اقیانوس قرار داشت. اسکندر در اینجا برای پوزنیدون و نریدز - که یادآور نخستین قربانیهای وی در هلسپونت برای تصرف ایران بود- قربانیهایی تقدیم کرد (Bosworth, 1993: 139) برای دیونیسوس در آب اقیانوس شراب افشانند.

اسکندر که اینک تصور می‌کرد تمام دنیای شرق را به تصرف درآورده است، با غنایم و ثروت بیکرانی که از ایران و هند به دست آورده بود، قصد بازگشت به بابل، پایتخت کهنسال و عروس شهرهای آسیایی را داشت تا در آنجا جشنی با شکوه برپا سازد و برای هلنیزه کردن سرزمینهای متصرفی خود برنامه‌ریزی نماید و پس از آن برای تصرف شمال آفریقا و غرب اروپا راهی آنجا گردد. از این رو، لشکر خود را به سه بخش کرد تا به یکباره این لشکر عظیم و غنایم بیشمار آن گرفتار بلایا و آسیب نگردند. در این تقسیم، کراتروس مأمور حمل جهازات و غنیمتها شد تا آنها را از طریق جاده امن آراخوزیا و درنگیانا - که پیش از این به تصرف او در آمده بودند- جابه‌جا کند (Romm, 2005: 154). بخش دوم ارتش که در واقع هسته اصلی و بزرگ لشکریان را تشکیل می‌داد و مرکب از پیاده نظام، سواره نظام، تجار، بارو بنه شاهی، زنان، کودکان و گروه‌های مختلف بودند، به فرماندهی خود وی راه گدروزیا را در پیش گرفتند. البته، اسکندر از سختی راه گدروزیا و کمبود آب و آذوقه در آن خبر داشت، اما از آنجایی که فردی ماجراجو و جاه طلب بود، سخنان مشاوران و اطرافیان در وی کارگر نیفتاد و می‌خواست نشان دهد که دارای قدرتی بیش از

که بوده‌اند، به رشته تحریر بکشند. از آن جایی که تاکنون پیرامون عبور اسکندر از گدروزیا، وقایع و رخدادهای آن، طبیعت و پدیده‌های جغرافیایی و نیز جغرافیای تاریخی منطقه کار پژوهشی خاصی صورت نگرفته و منابع فارسی آن نیز انگشت شمار و غالباً ترجمه‌ها خدشه‌دار است، سعی گردید تا در این نوشتار از منابع لاتین که گردآوری آنها معمولاً با دشواریهایی همراه است، استفاده شود.

در سرزمین گدروزیا

از نخستین برخورد اسکندر مقدونی در سال ۳۳۴ ق.م. با ایرانیان در کنار رود گرانیکوس نه سال گذشت؛ سالی که با جنگها و پیروزیهای بزرگی همراه بود. در آغاز، اسکندر برای به دست آوردن این فتوحات و کشورگشایی‌ها به زیارت قبور پهلوانان یونان باستان رفت و برای خدایان قربانی نمود و جنگ خود علیه آسیا را جنگی مقدس اعلام کرد (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۰۲۴) و اینک زمان آن فرا رسیده بود که در بازگشت یک بار دیگر به شکرانه فتوحات عظیم و غنایم بیشمار برای خدایان قربانی کند.

در اواسط ماه جولای سال ۳۲۵ ق.م. اسکندر با سپاه بزرگی که مرکب از پیاده نظام و سواره نظام ملیت‌های مختلف بود، وارد پاتالا، شهری در جنوب رود سند گردید. اسکندر پس از تصرف شهر و فرار حاکم ایرانی آن تصمیم گرفت تا به جنگ خاتمه دهد و از طریق سواحل گدروزیا و با کمک ناوگان دریایی به غرب مراجعت کند. از این رو، نثارخوس، دریاسالار اسکندر برای عبور ناوگان دریایی از دریای ناشناخته‌ای که تا پیش از این از آنجا عبور نکرده بودند، بهترین کشتی‌ها و دریانوردان فینیقی، مصری، قبرسی و سندی را به خدمت گرفت.

سمیرامیس، ملکه افسانه‌ای آشور و کوروش پادشاه بزرگ ایران است، زیرا به وی گفته شده بود که تا پیس از این فقط سمیرامیس با بیست نفر و کوروش با هفت نفر توانسته بودند از این سرزمین دهشتناک برهند (Briant@Eisenbrauns, 2006: 758).

قسمت سوم ارتش را ناوگان دریایی تشکیل می‌داد. فرماندهی ناوگان دریایی با نئارخوس، دوست دوران کودکی وی بود. اسکندر در اینجا می‌خواست نشان دهد که از طریق دریا از هند به فارس راه یافته است و از سوی دیگر، چون آتنی‌ها و مقدونی‌ها دریانوردان و تاجران زبر دست و ماهری بودند، میل داشتند تا علاوه بر خشکی، راه‌های دریایی را نیز به خوبی بشناسند و تجارت با هند را که اینک در دست آنها بود، رونق بخشند. علاوه بر این، شناخت شهرهای کناره سواحل، زمینهای حاصلخیز، بیابانها و خلیجها و مهمتر از همه، تأمین خوراک پیاده نظام که به موازات آنها در سواحل راه می‌پیمودند، از دیگر اهداف این سفر دریایی بود (ibid).

اسکندر پیش از حرکت دستور داد تا افرادی به همراه راهنمایان محلی در مسیر حرکت لشکریان در طول سواحل چاه‌هایی حفر کنند تا هنگام عبور، آب آشامیدنی لشکریان و ناوگان دریایی فراهم شده باشد. اسکندر می‌دانست که منطقه ساحلی عاری از سکنه است و نئارخوس فقط با حمایت از طریق خشکی می‌توانست به مأموریت خود ادامه دهد. در واقع، هدف اسکندر از کنار هم رفتن ناوگان دریایی و نیروی زمینی این بود که به آنها آب تازه برساند و در عوض، آنها غذای سپاه را از طریق دریا تأمین کنند (Romm, 2005: 154).

در بازگشت به غرب، اوریتیان‌ها یا هوریت‌ها (Horites) نخستین اقوامی بودند که در مقابل اسکندر

ایستادند. اینان از دیرباز استقلال داشتند و حاضر نبودند در مقابل این بیگانه کرنش کنند. ساکنان دو سوی رود آرابیس^۱ که برزیگرانی بیش نبودند، از مقابل لشکریان اسکندر گریختند و در صحاری لم یزرع پناه گرفتند (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۵۱۹). از این قوم که آراییت خوانده می‌شدند و در شرق اوریتیان‌ها قرار داشتند، منابع کلاسیک یونان اسامی متعددی ذکر کرده است.^۲

اسکندر پس از عبور از آرابیس، وارد سرزمین اوریتیان‌ها^۳ شد که مردمی شجاع بودند. برخی این سرزمین را شرقی‌ترین بخش گذروزی می‌دانند که از غرب به تومروس (Tomerus) یا رود هینگول ختم می‌شد (Eggermont, 1975: 68). اوریتیان‌ها که از ثروت و موقعیت طبیعی ممتازی در سواحل اقیانوس هند برخوردار بودند، در مقابل لشکریان اسکندر ایستادند، اما از آنجایی که دارای ارتش منظمی نبودند، تعداد کثیری از آنان کشته و اسیر شدند. پس از تسخیر رامباکیا (Rambacia)، پایتخت اوریت‌ها، هفستئون دوست و فرمانده ارشد اسکندر به وی پیوست. از آنجایی که این شهر از موقعیت سوق‌الجیشی و زیست - محیطی ممتازی برخوردار بود، اسکندر دستور داد تا هفستئون در آنجا یک کولونی برپا سازد (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۵۱۹). پادشاه اوریت‌ها و دیگر رهبران آنها که خود را در مقابل ارتش توانمند اسکندر ضعیف می‌دیدند، با هدایایی نزد اسکندر آمده، نسبت به وی ابراز وفاداری کردند. آنگاه اسکندر به آنها اطمینان خاطر داد که خود و رعایایشان بی‌واهمه به خانه‌هایشان باز گردند و در پی آن آپولوفانس (Apollonophanes) را به عنوان ساتراپ سرزمین اوریت‌ها منصوب کرد و فرماندهی گارد آنجا را به لئوناتوس (Leonnatus) داد تا هنگام ورود ناوگان دریایی نئارخوس به سواحل این منطقه که طول آن به ۳۳۳ کیلومتر می‌رسید، از آنها مراقبت کند

عطر و رایحه دلپذیر بود که پناهگاه مارهای سمی بود. نیش این مار که بسیار سمی بود، موجب مرگ چهارپایان و پیاده نظام می‌گردید (Pliny, 1855:115). اوریت‌ها، تیره‌های خود را با سم این مارها زهرآگین می‌ساختند. هنگامی که بطلمیوس با تیر یکی از این افراد زخمی شد و بیم آن می‌رفت که هر آن بمیرد، اسکندر در خواب ماری دید که گیاه ریشه‌داری را به دهان گرفته و چنین می‌نماید که اگر آن را بر محل نیش بمالند، بهبودی حاصل می‌گردد. آنگاه که اسکندر از خواب برخاست، دستور داد تا گیاه را بیابند (McRindle, 1901:86). ظاهراً یکی از افراد بومی خاصیت این گیاه را بر اسکندر آشکار کرده بود و اطرافیان برای الوهیت بخشی اسکندر چنین شایع کردند که خدایان راز این گیاه در مانگر را بر اسکندر فاش ساخته‌اند (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۵۱۰).

اسکندر پس از خروج از رامباکیا، دو الی سه روز در نزدیکی سواحل حرکت کرد، اما چون به رشته کوه تلویی (Toloei) برخورد نمود، مجبور گردید تا ۲۰۰ مایل دور از ساحل حرکت کند. پس از آن، سبزه‌زارهای منطقه اوریت، جای خود را به تپه‌های ماسه‌ای دادند و تا جایی که چشم کار می‌کرد، از این تپه‌ها دیده می‌شد. تل‌های ماسه‌ای موجب می‌گردید که انسان و حیوان تا زانو در آن فرو روند. گاهی که باد می‌وزید، از این ماسه‌ها ابری کدر در هوا برمی‌خاست که زمین و آسمان را در خود می‌پوشاند. این ابر سبب می‌گردید که چشم، دهان و حلق پر از ذرات معلق ماسه گردد و چادر سربازان خسته را که در خوابی عمیق بودند، از جا بکنند و آن را با سرعت از مقابل چشم لشکریان دور سازد (Savill, 1990:125).

اسکندر پس از عبور از گردنه‌های غربی کوه‌های اوریتایی، وارد سرزمین ایختیوفاگی‌ها^۶ شد

(Arrian, 1971:332).

سرزمین اوریت‌ها بسیار آبادان بود. از این رو، شهرهای مختلفی در آن ذکر شده است. از شهرهای بزرگ آن می‌توان به اورایی‌یا (Oraea) و یا اورا و رامباکیا^۷ اشاره نمود که مقرر پادشاه بوده است (Arrowsmith^a, 1839:239). رامباکیا (Rambacia) که بعداً اسکندریه اوریتون (Oriton) نامیده شد، از شرقی‌ترین شهرهای گل‌روزی به حساب می‌آمد (Schmits, 1857:361). اورایی یا (اورامای کنونی) در دهانه رود تومروس یا زوراموس^۵ قرار داشته است (Smith, 1854:983). اسکندر پس از سر و سامان دادن به سرزمین اوریت‌ها و جمع‌آوری غنایم و آذوقه از طریق نوار ساحلی عازم غرب گردید. در گذر از این سرزمین که ذرت، برنج و خرما محصول عمده آن بود (ibid)، گیاهانی مانند مر، سنبل هندی و مورد سبز به فراوانی می‌روید. با لگد کردن این گیاهان توسط سپاه، عطر دلپذیری از آنها در هوا بر می‌خاست و مشام لشکریان را معطر می‌ساخت. تجار فینیقی که در عقب لشکریان در حرکت بودند صمغ گیاه مر را با حرص و ولع جمع و بار حیوانات می‌کردند (Arrian, 1971:332). زیرا این صمغ را یونانیان برای مراسم مذهبی و تدفین بسیار خوب می‌خریدند (Savill, 1990:125).

در اینجا بوته‌هایی سمی با ریشه‌هایی شبیه تربچه و برگهایی مانند برگ بو می‌روید که عطر و بوی آن نیز اسبها را به سوی خود می‌کشاند. بسیاری از اسبها با خوردن این گیاه سمی تلف گردیدند و از سواره نظام اسکندر کاسته می‌شد. گیاه دیگری با شیره سفید رنگ و سمی، برگهایی شبیه برگ بو داشت. چنانچه شیره این گیاه به چشمان چهارپایان می‌رسید، مرگ جانور حتمی بود. از گیاهان دیگر منطقه، بوته‌هایی پرپشت با

بندرگاه‌هایی فعال بوده‌اند. از شهرهای ساحلی ایختیوفاگی می‌توان به تیزا^۱ کوفاس، گوآدل^{۱۱} (ibid)، بالوموم (Balomum)، دندروبوسا (Dendrobosa)، کاناسیس (Canasis)، ترواسا (Troesa)، داگاسیریس (Dagasis) (Smith, 1854:983)، مالانسا (Balbi, 1835:476)، روگانا (Rogana)، درانه بیلا (Drane Billa) (Levin, 2005:40-41) و بندر زنان اشاره نمود که بنا به گفته آریان، نخستین حاکم آن یک زن بوده است. وی از دو جزیره به نامهای آسته‌آ (Astea) و کدانه (Codane) که وابسته به این منطقه بوده‌اند، نیز نام برده است (Rollin, 1842:4).

از شهرهای بندری گدروزی که در مرز کرمانیا قرار داشت، می‌توان به آگریس (Agris) (Levin, 2005:41) و اومانان^{۱۲} اشاره نمود. این شهر، مرکزی برای مبادله کالاهای کشورهای همجوار بود و تجار عرب، هندی و ایرانی در آن به تجارت می‌پرداختند (Arrowsmith^b, 1839:605).

در عبور از گدروزی، اسکندر با سختیهای فراوانی روبه رو گردید؛ چنانکه آن را مصیبت‌بارتر از تمام سختیهای می‌دانند که طی ده سال لشکرکشی به شرق داشته است. از عمده‌ترین مشکلات وی می‌توان به کمبود آب، گرمای سوزان، تپه‌های ماسه‌ای، کمبود غذا، بیماری، آفتاب زدگی و ... اشاره نمود. گرمای روز در این منطقه به حدی زیاد بود که لشکریان مجبور بودند، شب هنگام حرکت کنند. در شب نیز سرما چنان شدت می‌یافت که تا مغز استخوان نفوذ می‌کرد (Savill, 1990:125). گرمای سوزان و فقدان آب سبب می‌گردید که حیوانات از تشنگی و گرمای داغ سنگها تلف شوند. گاهی این حیوانات با سوار یا بنه خود در تپه‌های ماسه‌ای مانند آن که در باتلاق فرو روند، ناپدید می‌گردیدند، اما بدتر از همه، آن بود که

(Bourguignon, 1791:494) و سپس توآس را با تعدادی از سوارکاران به ساحل فرستاد تا منطقه را از نزدیک بررسی کنند. توآس از منطقه ساحلی گدروزی اخبار بدی به اسکندر گزارش داد. وی در این سواحل ماهیگیران رنجوری را دید که در کلبه‌های محقری زندگی می‌کردند. اندکی گوسفند تنها دارایی این مردمان را تشکیل می‌داد و آب آشامیدنی آنها به غایت شور بود که آن نیز با حفر چاه به دست می‌آمد. با اخباری که اسکندر از این سرزمین شنید، از تصمیم خود مبنی بر حرکت در ساحل منصرف شد (Bevan, 1864:249).

دیگر نویسندگان یونانی نیز توصیف مشابهی از زندگی ماهی‌خواران در سواحل اریتر^{۱۳} دارند. زندگی برخی از این قبایل که در مناطق دور افتاده ساحلی اقامت داشتند، به عصر حجر مانند بود. اینان پودر ماهی خشکیده را با اندکی آرد مخلوط می‌کردند و می‌خوردند و از سنگ چخماق برای برافروختن آتش استفاده می‌کردند (Savill, 1990:127)؛ حتی گوشت چهار پایان آنها نیز طعم ماهی می‌داد. کلبه‌های این ساحل نشینان بسیار ساده بود. تیرک این آلونک‌های کوچک متعفن را استخوان نهنگ تشکیل می‌داد و با لاک لاک‌پشت و صدف، دیواره و سقف آنها را می‌پوشاند. تور ماهی‌گیری این مردمان که تنها ابزار معیشت آنان را تشکیل می‌داد، از پوست نخل تهیه می‌شد (Arrowsmith^b, 1839:606). در جای دیگری به این قبایل بدوی که جمعیت آنان بسیار اندک بود، کلونوفاگی^{۱۴} (Chelonophagi) گفته شده است (Arrowsmith^a, 1839:239).

طول سواحل ایختیوفاگی ۷۴۰۰ استادی^{۱۵} (معادل ۱۳۶۴ کیلومتر) و سواحل کرمانیا ۶۸۴ کیلومتر بود (McRindle, 1901:82) که در این مسیر شهرها و

دریافت که برای رسیدن به دریا باید به سمت چپ حرکت کند. زمانی که تعدادی از این سوارکاران به علت گرمای شدید قادر به رفتن نبودند، اسکندر آنها را جا گذاشت و خود به همراه پنج تن به راه ادامه داد تا این که به دریای اریترآ رسیدند. آنگاه با شمشیرهای برهنه در ساحل شنی گودال‌هایی کردند که آبی شیرین و تازه داشت. پس از آن سپاه به ساحل هدایت شد و به مدت هفت روز در حالی که از آب تازه برخوردار بودند، در کنار ساحل راه پیمودند تا آنکه راهنمایان راه را باز شناختند و سپاهیان بار دیگر به داخل خاک گدروزیا بازگشتند (Worthington, 2003: 157).

ساکنان داخلی گدروزیا بر خلاف ساحل‌نشینان ایختیوفاگی طبیعی خشن‌تر داشتند و مزاحمت‌هایی برای لشکریان ایجاد می‌کردند. اسکندر در چند مورد آنان را گوشمالی داد و به طور موقت آرام نمود. به دلیل طبیعت خشک و بایری که دشتهای و کوههای منطقه داشت، سپاهیان به شدت دچار کمبود مواد غذایی گردیدند. از این رو، سربازان علاوه بر خوردن لاشه چهارپایانی که خود می‌مردند، گاهی اسب یا الاغی را می‌کشتند تا از گوشت آن تناول کنند و سپس چنین عنوان می‌کردند که حیوان از تشنگی و خستگی راه مرده است. اسکندر خود از این موضوع اطلاع داشت، اما به دلیل مشکلات پیش‌رو، آنها را نادیده می‌گرفت. بر اثر عوامل فوق، هر روز از تعداد چهارپایان کاسته می‌شد. در این سفر اگر کسی مریض یا خسته می‌شد، چون حیوانی برای حمل او وجود نداشت، در بیابان رها می‌گردید. از سویی، گاری‌ها شکسته بود و هیچ کس به فریاد بیماران نمی‌رسید. تلاش همه بر آن بود تا شتابان خود را از این دوزخ برهانند. چون پیاده‌روی در شب صورت می‌گرفت، تعدادی در خواب می‌ماندند و لشکریان بی‌خبر عبور می‌کردند (Arrian, 1971:).

نمی‌دانستند چه زمانی به آب خواهند رسید (Arrian, 1971: 337). وقتی سربازان بعد از یک راهپیمایی طولانی در زیر آفتاب سوزان به چاه آبی می‌رسیدند، شتابان خود را با لباس و ادوات جنگی به داخل چاه می‌انداختند و به اندازه‌ای آب می‌نوشیدند که شکم‌هایشان باد می‌کرد و قادر به راه رفتن نبودند. اینان با حال نزار در بیابان می‌ماندند تا جان دهند. علاوه بر آن، وقتی سپاه و چهارپایان آب می‌دیدند، به سوی آن هجوم می‌بردند و در این خیل عظیم بسیاری در زیر دست و پا تلف می‌شدند. از این رو، اسکندر تصمیم گرفت تا بعد از این، سپاهیان را در فاصله ۲۰ استادی (هر استاد برابر با ۱۸۵ متر است) چاه‌های آب، برکه‌ها و رودخانه‌ها متوقف کند، تا این مصیبت کمتر تکرار شود (Worthington, 2003: 157).

راهنمایان محلی نقشی چشمگیر در هدایت اسکندر و لشکریان او در سرزمین گدروزیا داشتند. اینان که در پیشاپیش سپاهیان حرکت می‌کردند، مسیر خود را بر اساس نشانه‌هایی که از کوه‌ها، سنگلاخ‌ها، درختان و دیگر علائم طبیعی داشتند، پیدا می‌کردند. یکبار بر اثر وزش بادهای شدید و به راه افتادن توده‌های حجیمی از ماسه، راهنمایان راه را گم کردند. زیرا تمام علائم توسط باد از بین رفته بود (Romm, 2005: 148). در این هنگام که لشکریان با کمبود شدید آب مواجه شده بودند، اسکندر تعدادی از سوارکاران تندرو را برای یافتن آب به اطراف فرستاد، اما اینان توانسته بودند به اندازه یک کلاهخود با خود آب بیاورند. اسکندر در حالی که بسیار آفتاب سوخته و تشنه بود، در مقابل دیدگان صدها نفر که وی را می‌نگریستند، آب را بر زمین ریخت و سپس با تنی چند از سوارکاران زنده برای یافتن آب از سپاه جدا شد (Thirlwall, 1852: 66). اسکندر با شامه تیز خود

از 41-40:2005) Levin) و پارسیرا (Parsira) از غربی‌ترین شهرهای گدروزیها به حساب می‌آمدند که در مرز کرمانیا قرار داشتند (Schmits, 1857:361). بعد از این شهرها، گردنه کوه پاریسیکا^{۱۴} قرار داشت که مرز گدروزیها و کرمانیا را تشکیل می‌داد.

اسکندر پس از شصت روز بعد از اینکه از اورایی حرکت کرده بود، به پورا (احتمالاً بمپور)، پایتخت گدروزیها رسید. به قول آریان، تمام سختی‌هایی که اسکندر در عبور از این منطقه تحمل کرد، بیشتر از تمام سختی‌هایی بود که وی در آسیا متحمل شده بود (Romm, 2005:154). اسکندر در اینجا فرصت یافت تا چند روزی به سربازان بیمار، ضعیف و رنجور خود که پوست بر تن آنها مانده بود، استراحت دهد. سربازان آفتاب سوخته با لباسهای پاره و مندرس، موهایی ژولیده و ریشهای بلند فرصت یافتند تا بعد از یک راهپیمایی طولانی در زیر سایه سار نخلهای بلند بمپور بیاسایند و بی‌واهمه از آب آلوده و کمبود آن، از آب فراوان و گوارای رود بمپور بیاشامند. اسکندر که از هند با یکصد و بیست هزار پیاده و پانزده هزار سوار حرکت کرده بود، وقتی به پورا رسید، بیش از نیمی از آنها را از دست داده بود (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۵۲۴).

اسکندر پس از سروسامان دادن به امور سپاه، پیک‌های تیزرویی به درنگیانا^{۱۵}، آریا^{۱۶}، پارس و دیگر مناطق فرستاد تا همراه با آذوقه و مایحتاج سپاه در کرمانیا به او بپیوندند. سپس توآس را به عنوان والی گدروزیها برگزید و چون وی در گذشت، سی‌بیرتیوس (Sibyrtius) که والی کرمان شده بود، والی رخیج و گدروزی گردید و ایالت کرمانیا به تله‌پولم (Tlepolem) محول شد (همان).

پس از چند روز استراحت در پورا، کوس حرکت یک بار دیگر نواخته شد و سپاه که همچنان در رنج و

337). تنها غذای نواحی داخلی گدروزیها که سربازان می‌توانستند از آن تغذیه کنند، خرما و ریشه آن بود که در بستر رودها می‌رویید (Thirlwall, 1852:66).

بسیاری از سربازان به دلیل بیماری، فرسودگی، آفتاب‌زدگی، عدم تحمل در برابر خشکی و یا خواب‌آلودگی جا می‌ماندند و دیگر کسی نبود که بماند و از آنها مراقبت کند و یا آنان را با خود بیاورد. اگر کسی در خواب می‌ماند و بعد از بیداری درمی‌یافت که سپاه رفته است، چنانچه توان و نیرو داشت، خود را به سرعت به لشکر می‌رساند و چه بسا افراد جا مانده در شب راه را گم می‌کردند و تعداد اندکی به سپاه می‌رسیدند و بسیاری از سپاهیان زیرآورد تپه‌های ماسه‌ای که همچون بهمن بر آنها فرود می‌آمد، مدفون می‌شدند. بدبختی دیگری که گریبانگیر ارتش و چهارپایان می‌شد، بارانهای موسمی و بادهای آن بود؛ چنانکه در یک شب در منطقه‌ای کوهستانی بارانی سیل آسا بارید و سیلاب سهمگین و شتابان بسیاری از زنان، کودکان، چهارپایان باربر و ارابه‌های سلطنتی را با خود برد. اثر گرمای شدید روزانه و سرمای شبانه، دست و پای سربازان منقبض می‌شد و مانند افراد سرمازده می‌مردند. در این هنگام نظم و انضباط کاملاً در سپاه از بین رفته بود. اسکندر نیز در این عبور مانند دیگر سربازان طعم خستگی، تشنگی و گرسنگی را چشید و زمانی که اسبش از رفتن بازماند، پیاده به راه افتاد (savill, 1990:126).

نویسندگان یونانی علاوه بر ذکر نام شهرهای ساحلی ایختیوفاگی اسامی برخی از شهرهای داخلی گدروزیها را نیز ثبت کرده‌اند. از میان این شهرها می‌توان به پورا^{۱۳}، خدا کیج (Bourguignon, 1791:494)، کوماتیس (Caumatis)، داگاسیر (Dagaseire) و اومیزا (Omiza) اشاره نمود. کارپل (Karpel)

که پیش از این به مدت دویست سال حیثیت آنان را خدشه‌دار کرده بودند، با هم متحد سازد. جاه‌طلبی و سودای ثروت بیکران سرزمینهای شرقی و خزاین پادشاهان هخامنشی، بارقه‌ای از امید را در دل اسکندر مقدونی و ماجرا جویمان یونانی به وجود آورد که بی-محبا در برابر ارتش سهمگین و مسلح هخامنشی که دوران فترت خود را می‌گذراند، قرار گرفتند. پیروزیهای پی در پی اسکندر که توانست قشون مجهز و مسلح پارسی را از پا در آورد، بر غرور و اعتماد به نفس او بیش از پیش افزود و از آن پس، هیچ شرایطی را از دشمن، حتی داریوش سوم نپذیرفت. اسکندر با تصرف پایتخت‌های شاهنشاهی هخامنشی و تمام ساتراپ‌های آن از افریقا تا سند به ثروت هنگفتی رسید که هرگز در مخیله او نمی‌گنجید. از سوی دیگر، بر تعداد سپاهیان او نیز که از ملیت‌های مغلوب بودند، چنان افزوده می‌گشت که شمار آن به بیش از صد هزار رسید.

اسکندر در پرتو ثروت و قدرت بی‌حد و حصری که در آسیا به چنگ آورده بود، لرزه بر اندام تمام قدرتها می‌افکند و همگان مطیع و خاضع فرمان او می‌گشتند. وی که از این پیروزیها سرمست شده بود، دچار غرور و نخوتی گردید که به قولی فره‌ایزدی از او گریخت. به اسکندر گفته بودند که سرزمین گدروزیا به علت طبیعت خشن و فقر منابع طبیعی، محل مناسبی برای عبور لشکر بزرگی چون لشکر او نیست. چنانکه سمیرامیس با داشتن لشکر صد هزار نفره فقط با بیست نفر از اینجا جان سالم به در برد، اما اسکندر که خود را قدرت برتر بر روی زمین می‌پنداشت و می‌خواست برتری خود را بر گذشتگان و جهانیان به اثبات برساند، از سر غرور و منیت قدم در خاک گدروزیا گذاشت.

در اینجا طبیعت خشک و خشن گدروزیا بی هیچ

تعب به سر می‌برد، از طریق رود بمپور و هلیل رود به سوی کرمانیا به راه افتاد. گرچه مسیر جدید مشقات و سختیهای گدروزیا را نداشت، اما از آنجایی که سپاهیان رنجور دچار یأس و افسردگی شدید گردیده و روحیه خود را به میزان زیادی به دلیل مرگ دوستان و از بین رفتن غنایم، خستگی راه و بیماری از دست داده بودند، از توان مقاومت و نیروی رزم آوری آنها بسیار کاسته شده بود و یک ارتش کوچک و کار آمد می‌توانست به آسانی کار آنان را بسازد.

سرانجام در پاییز سال ۳۲۵ ق.م. اسکندر به کرمانیا رسید. محل فرود اسکندر در کرمانیا را تپه یحیی^{۱۷} ذکر کرده‌اند (Justinus, 1997:267). در اینجا نثارخوس^{۱۸}، کراتروس^{۱۹}، ستاسانور^{۲۰}، فریسمان^{۲۱} و ... با لشکر و آذوقه فراوان به اسکندر پیوستند. اسکندر در کرمانیا به شکرانه عبور از گدروزیا، جشن‌های پر زرق و برقی بر پا کرد و برای خدایان یونانی، قربانیا نمود (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۵۲۶).

بعد از مرگ اسکندر، سلوکوس نیکاتور جانشین وی گردید. سلوکوس، گدروزیا و مناطق شرقی هندوکوش را در ازای گرفتن پانصد فیل به چاندرا گوپتا، پادشاه موریایی هند، واگذار کرد و از آن پس، دیگر یونانیان در منطقه گدروزیا دخالتی نداشتند (Hoiberg, 2000: 167).

نتیجه

اسکندر که برای قشون‌کشی به ایران دویست تالان قرض کرده بود، به همراه ۳۵ هزار مرد جنگی از هلسپونت عبور کرد و قدم در خاک آسیا گذاشت. این سردار جوان مقدونی که از جسارت، ذکاوت، جنگاوری و سیاست به میزان زیادی برخوردار بود، توانست اقوام متفرق یونانی و مقدونی را علیه ایرانیان

جنگ و مقابله چنان او را از فراز منیت به زیر کشید که سه چهارم لشکریان و غنایم بیشمار خود را از دست داد. لشکریانی که اسلحه‌شان جهان را عاجز کرده بود، اینک گروه گروه از تشنگی، گرسنگی و بیماری در خاک هلاکت می‌افتادند و برای اسکندر چیزی جز شرمساری در بر نداشت.

پی‌نوشتها

۱- مرز گدروزیا از شرق به رود آرابیس یا آرابیوس که از شمال به طرف جنوب جریان دارد، محدود می‌گردد. طول سواحل آرابیس ۱۰۰۰ استادی (۱۸۵ کیلومتر) است و این سرزمین بخشی از هند را تشکیل می‌دهد (McRindle, 1901:82). رود آرابیس در ۹۰ مایلی غرب دهانه رود سند قرار دارد. بین رود سند تا آرابیس مناطقی مانند سارانگا (Saranga)، اسکالا (Scala) و مورونتوباکا (Morontobaca) قرار گرفته‌اند (Smith, 1854:983). به رود آرابیس هم اکنون پورالی گفته می‌شود. این رود در متون کلاسیک یونانی به نام‌های آرابیس (Arabis)، آرابیوس (Arabius)، آرتابیوس (Artabius)، آرتابیس (Artabis) خوانده شده است (McRindle, 1901:81).

۲- به این قوم، آربیس (Arbies)، آرابی (Arabi)، آرابیتایی (Arabitae)، آربی (Arbii)، آرابیس (Arabies)، آربیتی (Arbiti) و آری‌بس (Aribes) نیز گفته شده است (ibid).

۳- به این سرزمین و یا اقوام ساکن در آن هوریت‌ها (Horites)، هور (Haur) (Balbi, 1835:475)، اوریت‌یایی یا اورایی و اوری (Ori) (Arrowsmith^a, 1839:239) نیز گفته شده است.

۴- ارجامیل (Erjamil) کنونی

۵- Zorambus، بوسل (Bhusl) کنونی

۶- یونانی‌ها به ساکنان سواحل دریای عمان، ایختیوفاگی (Ichthyophagi) لقب داده بودند که به معنای ماهی‌خواران است، زیرا قوت غالب این مردمان را ماهی تشکیل می‌داد.

۷- در این زمان به دریای عمان، دریای اریتر (Erythrea) گفته می‌شد. زمانی که نثارخوس وارد جزیره اوآراکتا (Oaracta) (احتمالاً جزیره قشم) شد، ساکنان محلی قبر اریتراس را که نام دریا از اسم او گرفته شده، به وی نشان دادند (Briant, 2006:758).

۸- این واژه به معنای لاک‌پشت خواران است. گویا پس از مصرف ماهی، بیشترین خوراک این ساحل نشینان را لاک‌پشت تشکیل می‌داده است.

۹- هر استادیا ۱۸۵ متر است.

۱۰- نام‌های دیگر تیزا که در متون مختلف از آنها یاد شده، عبارتند از: سیزا (Cysa)، کیزا (Kyiza) و تیز (Tiiz). احتمالاً این شهر، تیس کنونی بوده که در غرب چابهار قرار دارد.

۱۱- گوآدل شاید گوآتر کنونی باشد که در شرق چابهار واقع شده است. این شهر بر دماغه آلامباتیر (Alambateir) و یا آلاباگیوم (Alabagium) قرار داشت (Arrowsmith^b, 1839:605).

۱۲- نام دیگر این بندر کوماننا آمده است (Smith, 1854:983).

۱۳- از این شهر که پایتخت گدروزیا بود، اسامی دیگری نیز ضبط شده است. مانند فورگ (Foreg)، پورگ (Pureg) (Bourguignon, 1791:494)، بنپور (Bun - Pur)، و پورها (Puhra). پورها در زبان سانسکریت به معنای «شهر» است (Smith, 1854:983). پورا همان بمپور کنونی است که در شرق ایران‌شهر واقع شده است.

۱۴- Parsika، پارسیکی (Parsici) نام دیگری است

- Universal Geography, Modern and Ancient, Published by: W. D. Ticknor.
6. Bevan, Latham William and Smith, William, (1864), the Students Manual of Ancient Geography, Murray, London.
 7. Bosworth, A. B., (1993), Conquest and Empire: The Region of Alexander the Great, Published by Cambridge University Press.
 8. Bourguignon, Jean Baptists, (1791), Compendium of Ancient Geography, Published by Printed for R. Faulder.
 9. Briant, Pierre and Eisenbrauns, (2006), From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire, Contributor Peter T. Daniels, Published by EISENBRAUNS .
 10. Eggermont, P. H. L., (1975), Alexander's Campaigns in Sind and Baluchistan and the Siege of the Brahmin Town of Harmatella, Published by Peters Publishers.
 11. Hoiberg, Dale, Ramchandani, (2000), Indus, Students Britannica India, Published by Popular Prakashan .
 12. Justinus, Marcus Junianus, (1997), Epitome of the Philippic History of Pompous Trogus: Books 11 – 22, Alexander the Great, Translated by John Yardley, London.
 13. Lamberg – Karlovsky, C. C., (1971), “The Proto – Elamite Settlement at Tepe Yahya”, Iran, Volume IX .
 14. Levin, Leonard A. and Arnold, Anthony C., (2005), Neuro – Ophthalmology: The Practical guide, New York.
 15. McRindle, John Watson, (1901), Ancient India, Published by Adamont Media Corporation.
 16. Pliny, (1855), the Natural History of Pliny, Translated, With Copious Notes and Illustrations by the Late John Bostock, M. D., F. R. S., and H. T. Bourguignon,) که از این کوه ضبط شده است (1791:494).
 - ۱۵- به سرزمین وسیع سیستان درنگیانا گفته می‌شد. این سرزمین متشکل از دو بخش شمالی و جنوبی بود. به منطقه شمالی آن پروفتازیا و به ناحیه جنوبی آن آریاسپه گفته می‌شد.
 - ۱۶- به منطقه هرات و خراسان آریا گفته شده است.
 - ۱۷- این تپه باستانی که در فاصله ۲۲۵ کیلومتری جنوب کرمان و ۷۵ کیلومتری غرب جیرفت واقع شده، یکی از محوطه‌های بزرگ پیش از تاریخ در جنوب شرق ایران است که در دوره هخامنشی، پارت و ساسانی نیز مسکون بوده است (Lamberg, 1971 :87).
 - ۱۸- فرمانده ناوگان دریایی اسکندر
 - ۱۹- یکی از فرماندهان بزرگ اسکندر که مأموریت یافت جهازات و غنایم را از جاده امن آراخوزیا - درنگیانا به پارس برساند.
 - ۲۰- ساتراپ درنگیانا و آریا
 - ۲۱- ساتراپ پارت و گرگان
- منابع:**
- ۱- پیرنیا، حسن. (۱۳۸۴). تاریخ ایران باستان، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
 2. Arrowsmith, Aaron, (1839)^a, A Compendium of ancient and modern geography: for the use of Eton School, London.
 3. _____ (1839)^b, Grammar of ancient geography: compiled for the Use of King's College School, Published by S. Arrowsmith, London.
 4. Arrian, (1971), The Campaigns of Alexander, translated by Aubrey De Selincourt, contributor J. R. Hamilton, Classics.
 5. Balbi, Adriano and Bradford, Thomas Gamalil, (1835), An Abridgement of

20. Schmits, Leonard, (1857), A Manual of Ancient Geography, New York.
21. Smith, William: (1854), Dictionary of Greek and Roman Geography, Oxford.
22. Thirlwall, Cannop, (1852), a History of Greece, Published by Longman, Brown, Green and Longmans.
23. Worthington, Ian, (2003), Alexander the Great: A Reader, Published by Routledge.
- Riley, ESQ., B. A., vol. III, London
17. Rollin, Charles, (1842), Ancient History, History of the Persians, Published by Religious Tract Society, California.
18. Romm, James, (2005), Alexander the Great, Translated by: Pamela Mensch and James Romm, Published by Hackett Publishing.
19. Savill, Agnes, (1990), Alexander the Great and his time, New York.

